

جریان‌های سلفی در مصر^۱

رفعت سید احمد^۲

جمال اشرفی^۳

محمد شیرین کار موحد^۴

مقدمه

نقشه‌ی جریان‌های سلفی در مصر، به ویژه پس از افزایش و توسعه‌ی چشمگیر آنان بعد از انقلاب ۲۵ ژانویه، بسیار متنوع و پیچیده و نیازمند بررسی عمیق و دقیق است. پیش از آن‌که به تفصیل وارد جزئیات نقشه و طرح فکری و سیاسی جریان‌های سلفی شویم، در ابتدا تلاش می‌کنیم به تعریف «سلفیت» به عنوان یک جریان‌ی اسلامی که دارای ریشه‌ها و شاخه‌های مهمی است، بپردازیم.

۱. تعریف عام از مفهوم «سلفیت» و «سلفیت جهادی»

سلفیت به عنوان یک مفهوم و جریان، در قرن چهارم شکل گرفت و پیروان آن تحت عنوان «حنابله» شناخته می‌شدند. آنان مدعی بودند که آرا و اندیشه‌هایشان به امام احمد بن

^۱ این مقاله، ترجمه بخش دیگری از کتاب «الحركات الاسلاميه في الوطن العربي» است که توسط رفعت سید احمد نوشته شده است.

^۲ رفعت سید احمد، نویسنده و پژوهشگر مصری معاصر است. تحصیلات وی در رشته علوم سیاسی در دانشگاه قاهره بوده، لیسانس خود را در سال ۱۹۷۹، فوق لیسانس را در ۱۹۸۴، با نگارش پایان نامه «دین و دولت در مصر از ۱۹۵۲ تا ۱۹۷۰» و دکتری را در رشته فلسفه علوم سیاسی در همین دانشگاه با نگارش رساله با موضوع «احیاءگری اسلامی در دهه هفتاد؛ بررسی تطبیقی اوضاع مصر و ایران» اخذ نمود. رفعت بیش از ۳۰ کتاب در زمینه قضایای عربی و اسلامی تالیف کرده که برخی از آن‌ها به عنوان مرجع در علوم سیاسی محسوب می‌شوند. وی در آثار خود کوشیده رویکردی منصفانه داشته باشد و خود را از افراط و تفریط دور نگه دارد. یکی از نکات برجسته در آثار وی نقد تکفیر و اقبال به جبهه مقاومت در مقابل صهیونیست و استکبار است.

^۳ - مترجم و پژوهشگر همکار پژوهشکده مطالعات منطقه‌ای، پژوهشگاه بین‌المللی المصطفی.

^۴ - مترجم.

حنبل باز می‌گشت، کسی که احیاگر عقیده سلف بود و با هر اندیشه دیگری غیر از آن می‌جنگید. این جریان بار دیگر در قرن هفتم هجری توسط ابن تیمیه احیا شد. وی به تبلیغ این جریان اصرار داشت و امور دیگری را نیز بر آن افزود که به سوی تکفیر سوق می‌داد. در نهایت، این اندیشه‌ها در قرن دوازدهم توسط محمد بن عبدالوهاب در شبه جزیره عربستان احیا شد و از آن زمان تاکنون توسط فقهای وهابیت (همچون بن‌باز)، ابن عثیمین و سفر الحوالی و سلمان العوده تبلیغ و نشر داده می‌شود.

با توجه به این تعریف، روشن می‌شود که داعیان سلفی یا مذهب سلفیت، گروهی از پیروان مذهب حنبلی هستند. تأکید می‌نماییم «گروهی» از حنابله، زیرا همه پیروان مذهب حنبلی را شامل نمی‌شود؛ چرا که این گروهی که خود را «سلفیه» می‌نامند، دارای افکار و مذهب خاصی در اصول و عقاید هستند که از نظر برخی از مورخان، اینان مفهوم سلفیت را سرقت و مصادره نموده‌اند و در حقیقت این گروه چیزی غیر از وهابیت نیستند و نمی‌توان نام آن‌ها را سلفی نهاد.

امام احمد بن حنبل، چنان که معروف است یکی از پیشوایان چهارگانه‌ی مورد تقلید در فقه (اهل سنت) است و در اصول و عقاید، مذهب خاصی ندارد.

هنگامی که ما به مذهب اصولی و عقیدتی ابن تیمیه (احیاگر و مؤسس سلفیت در قرن هفتم هجری) رجوع می‌کنیم، می‌بینیم که وی در آن زمان به تشبیه و تجسیم شهرت داشته و روش مذاهب افراطی در عقاید را طی می‌نموده است. وی تلاش بسیاری در دفاع از این عقاید و کمک به آن‌ها نموده است، تا آنجا که دکتر علی سامی النشار، وی را به «فیلسوف تجسیم گر کم نظیر»^۱ توصیف کرده است.

محمد بن عبدالوهاب شاگرد شایسته‌ای برای ابن تیمیه بوده است. او در حقیقت رهبر و احیاگر سلفیه معاصر است که همه‌ی سلفی‌گرایان مصر در قرن بیستم متأثر از وی هستند. این تأثیر تا انقلاب ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱، بویژه در زمینه‌ی تخریب قبور و زبارتگاه‌ها ادامه داشت.

^۱ - الفیلوسوف المجسم النادر المثال

برخی از اندیشمندان معتقدند با دقت در کتاب‌هایی سلفیان معاصر در زمینه‌ی اصول و فروع نوشته‌اند و همچنین کتب تراشی که منتشر نموده‌اند و به گمان آن‌ها در مورد مذهبشان است، در می‌یابیم که این دعوت شامل «غلو و تهافت» بسیاری است که از خواب طولانی خود برخاسته و غبار زمان و تاریخ را از خود دور کرده است و با استفاده از عنوان «سلفیت» در پی گمراه‌سازی مردم به صورت عام و فرزندان بیداری اسلامی به طور خاص می‌باشد.

گروهی از عالمان اهل سنت نسبت به این مسئله اعلام نظر کرده و به همه مسلمانان نسبت به انتشار عقاید و افکار آن‌ها هشدار دادند، چنان‌که محمد الکثیری در کتاب خود بیان می‌کند.^۱ در همین خصوص یکی از علمای پیشین الأزهر به نام ابن خلیفه علیوی در کتاب خود چنین می‌گوید:^۲ «در سرزمین شام طایفه‌ای ظهور کرده که دعوت به «سلفیت» نموده است. برنامه‌ی آنها، پذیرش عقاید حشویان حنبلی است و اهل سنت و جماعت را بدعت‌گذار می‌خوانند». او همچنین می‌افزاید: «باید همگی بر حذر باشیم از وسوسه‌های شیاطینی که گرایش‌های گمراهان از یهود و نصارا که قائل به تجسیم بودند و همچنین پیروان آن‌ها از حشویان حنبلی [مقصود غلوکنندگان و تندروهای سلفیت می‌باشد] را برای ما زینت می‌بخشند، همانا که به واسطه آن‌ها مسلمانان به بلایی بزرگ دچار شدند، عقل و اندیشه را رها کرده و تنها ظاهر روایات را گرفتند. آن‌ها هیچ ارتباط و استنادی به شریعت حضرت محمد ﷺ ندارند. ای کاش می‌دانستم که چگونه آن‌ها به سلفیت فرا می‌خوانند و چنین گمان دارند که به توحید خالص و اعمال صالح فرا می‌خوانند در حالی که از قائلان به تجسیم بوده و راه ضلالت و گمراهی را می‌پیمایند. من به آن‌ها توصیه می‌کنم که عقیده اهل سنت و جماعت را بگیرند، باشد که از این طریق به راه اسلام هدایت شوند». همچنین در جای دیگری می‌گوید: «اما شما ای حشویان حنبلی اهل شام، شما را بس است حمله به اهل سنت و جماعت با هواهای ستم‌کارانه خود، شما را بس است از غرورتان که سر به آسمان می‌ساید، با آن‌که حتی یک دلیل در تأیید مدعای خود مبنی بر بدعت‌گذار خواندن ما

^۱. محمد الکثیری، السلفية: بين أهل السنة والإمامية (بیروت: دارالغدیر، ۱۹۹۶).

^۲. ابن خلیفه علیوی، هذه عقيدة السلف والخلف فی ذات الله تعالی (دمشق: مطبعة زید بن ثابت، ۱۹۷۹).

ندارید، اما ما همه دلایل و نشانه‌های سلف را داریم و بر آن اساس عمل می‌کنیم».

این متون و امثال آن ما را به فضای قرن چهارم هجری و پس از آن منتقل می‌کند. زمانی که در آن منازعات و درگیری شدیدی میان اشاعره و ماتریدیه از یک سو و این فرقه که تحت عنوان حشویان حنبلی شناخته می‌شدند، از سوی دیگر درگرفته بود؛ فرقه‌ای که عموم علمای اسلام که از آن برائت جستند. البته برخی از علمای حنابله در انتساب این فرقه به امام احمد بن حنبل تشکیک کرده‌اند، چنان‌که علامه شیخ محمد ابوزهره در کتاب مهم خود چنین می‌نویسد.^۱

علاوه بر این، روشن است که اندیشه و جنبش اسلامی سلفی معاصر، متأثر از افکار و اندیشه‌های برخی از شخصیت‌ها بوده است، که از جمله بارزترین آن‌ها رشید رضا، خطاب السبکی، مودودی، سید قطب می‌باشند که همه آن‌ها به ابن تیمیه و سپس محمدبن عبدالوهاب ارتباط می‌یابد. داعیان سلفی همواره از گذشته تاکنون علاقه شدیدی به سنت‌های ظاهری نشان می‌دهند، تا آنجا که آن را تا سرحد وجوب الزام می‌نمایند.

باز گشت این سنت‌ها به آرای فقهی است که - با وجود تفاوت در فرقه‌ها و بزرگان‌شان - در آن اشتراک دارند. سلفی‌ها با همین سنت‌ها و ظواهر یکدیگر را می‌شناسند؛ مظاهری همچون ریش و جامه‌های کوتاه و احیاناً نعلین و همچنین نقاب و روبند برای زنان و اموری از این قبیل که نشان دهنده‌ی سلفی بودن است. همچنانکه سلفی‌ها در امور ذیل با یکدیگر متفق هستند:

۱. پذیرش مذهب امام احمد بن حنبل در اسماء و صفات،
۲. تحریم توسل به پیامبر ﷺ پس از وفات ایشان و سخت‌گیری بر کسی که مخالف این نظر باشد،
۳. باور به ضرورت تخریب ضریح‌ها و بلندی قبرها از جمله ضریح پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام و صحابه،
۴. همچنین پذیرش آرای اهل حدیث به عنوان ستون اصلی اندیشه خودشان،

^۱ محمد ابوزهره، تاریخ المذاهب الإسلامية (القاهرة: دارالفکر العربی، ۱۹۹۶)، ص ۳۱۱.

۵. دوری از اهل فقه.

شیخ محمد الغزالی آرای سلفی ها را در کتاب خود به تفصیل ذکر کرده و به رد آن پرداخته است.^۱

داعیان و پیروان سلفی گری تنها به نص احادیث اتکا می ورزند و آن را بر شرایط حال حاضر تحمیل نموده و منکر هرگونه تأویل یا اجتهاد فقهی مرسوم در میان فقها هستند. آن ها بر این باورند که استفاده از عقل در مسائل شرعی به جز در موارد معدودی ممکن نیست.

۲. شاخص ترین رهبران سلفی در مصر

الف. محمد حامد الفقی (مؤسس وهابیت در مصر)

او مؤسس گروه جماعت أنصار السنة المحمدیه در سال ۱۹۲۶ می باشد. وی نماینده رسمی و وکیل مورد اعتماد سلفی ها در مصر بود. او در روستای نکلا العنب از بخش شبرخیت در استان الجمیره و در سال ۱۸۹۲ به دنیا آمد. در سال ۱۹۱۷ از الأزهر با مدرک العالمیه فارغ التحصیل شد و در سال ۱۹۵۹ از دنیا رفت.

ب. شیخ عبدالرزاق عقیفی

در سال ۱۹۰۵ در شنشوره از بخش أشمون در استان المنوفیه به دنیا آمد و در سال ۱۹۳۲ موفقه به کسب مدرک العالمیه الأزهر شد و در سال ۱۹۳۶ به درجه تخصص در فقه و اصول از الأزهر رسید. در سال ۱۹۴۶ به عنوان نایب رئیس جماعه انصار السنة المحمدیه انتخاب و در سال ۱۹۶۰ به ریاست آن رسید.

در سال ۱۹۵۰ به درخواست ملک عبدالعزیز به عربستان سعودی مهاجرت کرد و پس از اخذ شناسنامه سعودی به عنوان مدیر دانشکده عالی قضا در عربستان مشغول به فعالیت شد. سپس به عنوان نایب رئیس کمیته دایمی «البحوث العلمیه و الإفتاء» تا زمان وفات خود در ۱۹۹۴/۳/۲۵ در ریاض فعالیت داشت.

^۱. تفصیل آن را بنگرید در: محمد الغزالی، السنة النبویه: بین أهل الفقه وأهل الحديث، (القاهرة: دارالشروق،



ج. شیخ عبدالرحمان الوکیل

در سال ۱۹۱۳ در روستای البقلی در بخش الشهداء در استان المنوفیه به دنیا آمد. او به دانشکده اصول دین الأزهر پیوست و با مدرک العالمیه از آن فارغ‌التحصیل شد. سپس به عنوان معلم تعلیم و تربیت در دبیرستان‌ها به کار گمارده شد. وی در سال ۱۹۵۲ در المعهد العلمی در ریاض مشغول به کار شد. در سال ۱۹۵۹ به عنوان نایب رئیس جماعت انصار السنة المحمدیه انتخاب شد و سرانجام در سال ۱۹۶۰ به جای شیخ عبدالرزاق عقیفی ریاست این گروه را برعهده گرفت. او هنگامی که در دهه ۶۰ دولت مصر، جماعت انصار السنة المحمدیه را با جمعیت الشرعیه ترکیب نمود، به عنوان استاد در دانشکده شریعت مکه مکرمه مشغول به فعالیت شد و سرانجام در سال ۱۹۷۱ از دنیا رفت.

د. شیخ محمد عبدالمجید الشافعی (معروف به رشاد الشافعی)

در ۱۵ اکتبر ۱۹۱۹ در منوف در استان منوفیه به دنیا آمد. وی ابتدا گواهی تجارت دریافت کرد، سپس درس خود را ادامه داد و دیپلم عالی تعاونی از رومانی گرفت. شیخ رشاد الشافعی به عنوان دومین رهبر جماعت انصار السنة المحمدیه در اواخر دوره‌ی جمال عبدالناصر شناخته می‌شود. او هنگامی که انور سادات به حکومت رسید فعالیت خود را آغاز نمود. وی با سادات به صورت مستقیم ارتباط برقرار کرد و توانست جماعت را دوباره فعال سازد و ریاست آن را از سال ۱۹۷۲ بر عهده گرفت. او اقدام به انتشار مجله «التوحید» به عنوان مجله رسمی جماعت نمود و سپس در سال ۱۹۷۵ از ریاست جماعت انصار السنة المحمدیه کناره‌گیری کرد و به جای او شیخ محمدعلی عبدالرحیم به ریاست رسید. الشافعی سرانجام در سال ۱۹۹۰ از دنیا رفت.

ه. محمد خلیل هراس

در سال ۱۹۱۵ در روستای الشین در بخش القطور در استان الغربیه به دنیا آمد. در سال ۱۹۲۶ وارد الأزهر شد و سپس در سال ۱۹۴۰ از دانشکده اصول الدین فارغ‌التحصیل شد و مدرک دکتری خود را با تدوین رساله‌ای با عنوان «ابن تیمیه السلفی» به دست آورد و در همان دانشکده به عنوان استاد مشغول به کار شد.

محمد خلیل هراس به دعوت بن باز برای تصدی مسئولیت گروه عقیده اسلامی در دانشکده شریعت دانشگاه ام القری به عربستان سفر نمود و سرانجام در سال ۱۹۷۵ از دنیا رفت.

و. محمد علی عبدالرحیم

عبدالرحیم در سال ۱۹۰۴ در الکس اسکندریه به دنیا آمد. پس از حفظ قرآن از مدرسه دارالمعلمین در همان شهر مدرک جغرافیا گرفت و پس از فعالیت آموزشی به درجه «ناظر» و «موجه» رسید.

-در اوایل دهه پنجاه به عربستان سفر کرد وی در تأسیس «معهد دینی» و دانشکده‌های شریعت و زبان عربی سهیم بود. همچنین اقدام به تأسیس مدارس دخترانه در سعودی نمود و در تدوین برنامه‌های آموزشی و مدیریت آن‌ها مشارکت نمود. عبدالرحیم در مسجد الحرام در ماه رمضان و موسم حج به تدریس دروس دینی می‌پرداخت و در مجلس علمی که ملک عبدالعزیز روزهای دوشنبه در قصر خود برگزار می‌کرد، سخنرانی می‌کرد. او در سال ۱۹۷۴ پس از ۲۳ سال فراگیری و آشنایی با آموزه‌های مملو از اندیشه وهابیت در سعودی به مصر بازگشت. پس از این بود که بعد از کناره‌گیری رشاد الشافعی به نفع او به عنوان ریاست جماعت انصار السنة المحمدیه انتخاب و سرانجام در سال ۱۹۹۱ از دنیا رفت.

ز. محمد صفوت نورالدین

در ۲۰ ژوئن سال ۱۹۴۳ در روستای الملايقه در بخش بلیس در استان الشرقیه به دنیا آمد. پدرش مسئول شاخه انصار السنه در بلیس بود و او از این طریق با وهابیت آشنا شد. وی همچنین متأثر از عموی خود بود و توسط شیخ عبدالله أحمد مرسی، مبلغ وهابی در آن روستا مورد حمایت قرار گرفت. او برای تحصیل به دانشکده تربیت دانشگاه قاهره در رشته شیمی رفت و مدرک کارشناسی علوم و تربیت دریافت نمود. در اوایل دهه هفتاد به مدت چهار سال به لیبی رفت و در وزارت تربیت و تعلیم مشغول به کار شد و پس از طی مراتب شغلی به سمت مدیر کلی رسید. در دوره‌ی او مجله التوحید به تیراژ ۱۰۰ هزار نسخه رسید و به همراه شیخ صفوت الشوافی مناظرات و گفتگوهایی با طنطاوی و احمد عمر هاشم درباره مسأله «نقاب» داشتند.



از جمله‌ی تألیفات او کتاب‌های موقف أهل الإيمان من صفات عباد الرحمن، التربية بین الأصالة و التجديد، المسجد الأقصى و دعوة الرسل، می‌باشد. نورالدین در سال ۱۹۹۱ به ریاست جماعت انصار السنة المحمدیه رسید. و پس از آن دانشکده‌های تربیت مبلغان را در مصر تأسیس کرد. وی در ۲۰ سپتامبر ۲۰۰۲ در مکه از دنیا رفت و در همان‌جا به خاک سپرده شد.

ح. محمد صفوت الشوافی

در سال ۱۹۵۵ در روستای الشغانیه در بخش بلیس در استان الشرقیه به دنیا آمد. وی به دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی دانشگاه قاهره راه یافت و علمای زیادی را برای سخنرانی‌های دینی به دانشکده دعوت نمود. وی در دوران سربازی قرآن را حفظ کرد و در مسابقات حفظ قرآن کریم نیروهای مسلح مصر برنده شد و جایزه سفر به حج را از آن خود کرد. در ایام دانشگاه در درس‌های شیخ محمد جمیل غازی در تفسیر قرآن حضور می‌یافت. محمد صفوت بعد از فارغ‌التحصیلی به عربستان سعودی سفر نمود و شش سال در آنجا در درس‌های بن‌باز، ابن عثیمین، عبدالرزاق عفیفی، قاضی علی بن روحی حضور یافت و در سال ۱۹۹۱ به عنوان مسئول تبلیغ و رسانه به عضویت مرکز عمومی جماعت انصار السنة پذیرفته شد. مدت ۸ سال نایب رئیس مجله التوحید بود و سپس به ریاست مجله التوحید رسید. از جمله تألیفات او کتاب‌های «مصابیح أضواء لنا الطريق، الإجهاد من بین الطب و الدین، مختصر الفتاوی الحریه لشیخ الإسلام ابن تیمیه، اليهود نشأة و تاریخها» می‌باشد. الشوافی سرانجام در سال ۲۰۰۰ در اثر حادثه‌ای سخت از دنیا رفت.

ط. جمال الراکبی

در سال ۱۹۵۶ در شهر بلیس در استان الشرقیه متولد و در سال ۱۹۷۹ لیسانس حقوق از دانشگاه الزقازیق گرفت. الراکبی در سال ۱۹۹۱ با نگارش رساله‌ای با عنوان «الخلافة الإسلامية بین نظم الحکم المعاصره» مدرک دکتری خود را دریافت کرد. از سال ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۹ ریاست جماعت انصار السنة را بر عهده گرفت و هم‌اکنون به عنوان ریاست شورای علمای انصار السنة فعالیت می‌کند.

ی. شیخ محمد حسان

حسان در روستای دموه در بخش دکنس در استان الدقهلیه به تاریخ ۱۹۶۲/۴/۸ به دنیا آمد. و پس از اخذ مدرک کارشناسی رسانه به عنوان رئیس شبکه ماهواره‌ای الرحمه به نشر اندیشه و دعوت سلفیت وهابی می‌پردازد.

ک. ابواسحاق حوینی

نام وی حجازی محمد شریف می‌باشد که در سال ۱۹۵۶ در روستای حوین در بخش الریاض در استان کفرالشیخ به دنیا آمد. از دانشکده زبان‌ها در زبان اسپانیایی فارغ‌التحصیل شد و مدت چهار سال نزد شیخ محمد نجیب المطیعی درس خواند. حوینی سپس در سال ۱۴۰۷ هـ/ ۱۹۸۷ م به اردن مسافرت و چند ماه در آنجا اقامت نمود. از جمله تألیفات او کتاب‌های «تنبيه الهاجد الى ما وقع في كتب الأماجد، نهی الصلحة عن النزول علی الركبة، تخریج تفسیر ابن کثیر، الثمر الدانی فی الذب عن الألبانی، اتحاف الناقم بوهم الذهبی و الحاکم» می‌باشد.

ل. محمد حسین یعقوب

محمد حسین یعقوب در سال ۱۹۵۴ در روستای المعتمدیه در استان الجیزه مصر متولد شد. وی پس از اخذ مدرک تربیت معلم به عربستان سعودی مسافرت و پس از پنج سال اقامت دوباره به مصر بازگشت. سپس در مرکز معلومات السنة النبویه مشغول به کار شد.

م. محمد اسماعیل المقدم

در سال ۱۹۵۲ در اسکندریه متولد شد و پس از تحصیلات ابتدایی در رشته سلامت و روان مدرک تخصصی گرفت و در این حوزه مشغول به کار شد. وی همچنین از دانشگاه الأزهر لیسانس شریعت اسلامی دارد. در سال ۱۹۶۵ به جماعت انصار السنه پیوست. در سال ۱۹۷۷ اقدام به تأسیس المدارس السلفیه در اسکندریه نمود. المقدم در اواخر دهه هفتاد میلادی هر هفته به قاهره و منطقه طالبیه می‌رفت و در آنجا دروسی درباره شیوه سلفیت وهابی برگزار می‌کرد. او در درس افرادی چون عثیمین، الألبانی، عبدالرزاق عفیفی، عبدالرحمان عبدالخالق و مقبل بن ادی الوارعی و ربیع المدخلی نیز حضور یافت. به این ترتیب المقدم به عنوان رهبر خانواده سلفیت در اسکندریه شناخته می‌شود.

ن. یاسر البرهامی

در سال ۱۹۵۸ در اسکندریه به دنیا آمد. وی طیب متخصص اطفال است که در سال ۱۹۹۹ از دانشگاه الأزهر لیسانس شریعت اسلامی هم اخذ کرده است. وی هنگامی که در دبیرستان بود جذب آیین وهابیت شد. پدر او از اعضای اخوان المسلمین بود. عموی او وی را با کتاب معارج القبول آشنا نمود که از جمله منابع اندیشه وهابی است. عموی او نیز از اعضای اخوان المسلمین بود که در سال ۱۹۶۵ زندانی شد.

برهامی از مشارکت‌کنندگان در تأسیس معهد الفرقان (معهد آموزش و آماده‌سازی مبلغان وهابی) می‌باشد و در آنجا دو درس توحید و اصول الدعوة را تدریس می‌نمود. از جمله تألیفات او کتاب‌های «فضل الغنی الحمید، منة الرحمان، لا اله الا الله کلمة النجاه، الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر، تأملات فی سورة یوسف، فقه الجهاد و فقه الخلاف» می‌باشد که البته اینها غیر از آثاری است که در قالب سخنرانی و به صورت دیداری و شنیداری توسط وی ایراد و سپس عرضه شده مانند: فقه الموقعین ابن قیم، شرح العقیده الوسطیه و الإیمان اثر ابن تیمیه، شرح معارج القبول اثر حافظ حکمی و شرح فتح المجید. علاوه بر اشخاصی که تا کنون ذکر شد مصطفی العدوی، سعید عبدالعظیم، فوزی السعید نیز از اساتید وی هستند. همچنین از اساتید الأزهری وی می‌توان عبدالله بدر، مازن السرساوی و عمر بن عبدالعزیز قریشی را نام برد.

۳. نمونه‌هایی از فتاوای جریان‌های سلفی در مصر

فتاوای سلفی‌ها در مورد مسیحیان مصر

الف. تحریم بنای کلیسا

در مورد این ماجرا، اگرچه از جمله قضایای ویژه مربوط به دولت است، اما رهبران این جریان در این مورد دیدگاه‌های مختلفی دارند که در ادامه مورد بررسی قرار می‌دهیم:

ابواسحاق حوینی می‌گوید: «در عهدنامه عمر بن الخطاب چنین آمده است که کلیسایی که خراب و ویرانه شد، شایسته نیست تجدید بنا گردد». وی گفته‌ای کسانی که

می‌گویند مسیحیان حق تبلیغ مذهبی در ماهواره‌ها را دارند را مسخره می‌کند و می‌گوید: «این هم از علامت‌های آخرالزمان است». منبع: شبکه ماهواره‌ای الحکمه، برنامه «مدرسه الحیة». (این فیلم در یوتیوب موجود می‌باشد). فوزی عبدالله (از رهبران کنونی سلفی) می‌گوید: «لازم است از احداث کلیساها و معابد جلوگیری شود و باید مانع از اظهار شعائر و اعیاد و توزیع کتاب‌های آنان شد، چرا که این در حقیقت موجب خواری مسلمانان است. این بر مبنای عهدنامه‌ای عمر است که در کتاب عبدالرحمان بن غنم که با نام شروط عمریه مشهور شده است».^۱

ب. وجوب جزیه و اخذ آن

در مورد این قضیه، علیرغم اختلاف آنان در زمان و اسباب نزول، اما همگی بر وجوب آن مصرّ هستند. یاسر برهامی رهبر سلفیه اسکندریه می‌گوید: «جنگ با یهود و نصارا و مجوس واجب است تا زمانی که اسلام بیاورند و یا اینکه ذیلانه جزیه بدهند».^۲ ابواسحاق حوینی دیگر بار و با جدیت و زیرکی می‌گوید: «باید مسیحی جزیه را بپردازد در حالی که سرافکنده است». این نص کلام وی در نوار صوتی «الولاء و البراء» است. فوزی عبدالله نیز می‌گوید: «باید سالیانه جزیه بپردازند در حالی که ذلیل می‌باشند».^۳

ج. تحریم سلام کردن به مسیحیان

در مورد این قضیه مبلغ سلفی محمد المصری چنین می‌گوید: «تقدم در سلام نسبت به غیر مسلمانان، حتی گفتن کلماتی همچون «أهلا و سهلا» جایز نیست، چرا که در واقع این موجب تعظیم و بزرگداشت آنهاست».^۴ محمد اسماعیل مقدم نیز در پی توجیه یک حدیث صحیح السند که البته متنی شاذ و مخالف اسلام دارد، می‌گوید: «به یهود و نصارا

^۱. ن.ک: سایت صورت السلف (۱۳/آگوست/۲۰۰۸)، این سایت تحت اشراف مدرسه سلفیه اسکندریه می‌باشد.
http://www.satafvoice.om.

^۲. یاسر برهامی، فقه الجهاد، ص ۲۹ (نسخه الکترونیک)،
http://www.mltzm.com/vb/showthread.php?t=11378.

^۳. ن.ک: «حکم المشاركة فی ثورة ۲۵ من يناير، اقتداء بثورة تونس» سایت صوت السلف، (۱۳/آگوست/۲۰۰۸).
http://www.salatvoice.com/article.php?a=5115.

^۴. ن.ک: محمود المصری، تحذیر الساجد من أخطاء العبادات و العقائد (نسخه الکترونیک).
http://forums.fatakat.com/thread451614

در سلام پیشی نگیرید و چون در راه آن‌ها را دیدید آن‌ها را در تنگنا قرار دهید»، او حرمت آغاز کردن سلام از سوی مسلمان نسبت به کفار را از باب «عزت مسلمانان و ذلت کفار می‌داند».^۱

د. تبریک نگفتن اعیاد به قبطیان

در مورد این قضیه صفوت الشوافی می‌گوید: «شریعت، مشارکت در اعیاد دیگران را برای ما تحریم کرده است، حتی اگر این مشارکت از طریق تبریک گفتن و یا حضور یافتن و یا به هر صورت دیگر باشد. در اخبار و روایات آمده است که غیر مسلمانان از اقامه‌ی اعیاد خود به صورت ویژه و یا تشبه پیدا کردن به مسلمانان منع شده‌اند. از مشهورترین آن، روایتی است که با سند خوب از عمر بن الخطاب نقل شده است».

وی در ادامه آنچه که تحت عنوان شروط عمریه شناخته می‌شود را نقل می‌کند. هرچند این متن از منظر سند ضعیف بوده و متن آن نیز مورد انکار و مخالف با قرآن و سنت صحیح است، اما الشوافی آن را سندی ثابت می‌داند که به وضوح از شکاف گسترده‌ای که میان مسلمانان امروز و دیروز وجود دارد، حکایت می‌کند.

وی همچنین جشن تولدهای خاص را نیز از بدعت‌های منکر می‌داند و وظیفه مسلمانان می‌داند که چنین مراسم‌هایی را برگزار نکنند و یا در آن‌ها شرکت نداشته باشند و یا به برگزاری آن‌ها راضی نباشند و آن‌ها را به یکدیگر تبریک نگویند.^۲ ابومحمد بن عبدالله بن عبدالحمید اثری می‌گوید: «ابداً جایز نیست که با ارسال کارت تبریک و یا عید دیدنی به کفار تبریک گفت. همچنین برای شما نیز جایز نیست که از آن‌ها کارت تبریک بپذیرید، بلکه باید آن را به آن‌ها بازگردانید، همچنین تعطیل کردن کارها در این روز جایز نیست».^۳

مصطفی درویش نیز می‌گوید: «تبریک گفتن اعیاد مسیحیان حرام است» او در این

^۱ محمد اسماعیل مقدم، نوار صوتی «أدب التعامل مع الکفار»، متن این نوار را در آدرس ذیل ببینید:

<http://audio.islamweb.net/audio/inden.php?page=fullcontentdaudioid=162041>.

^۲ مجلة التوحيد توسط انصار السنة المحمدية چاپ می‌شود. این جماعت یکی از پایه‌های سلفیان تندرو به شمار می‌رود. ن.ک: اعیاد المیلاد، التوحيد، السنة ۲۴، العدد ۸، ص ۶.

^۳ ن.ک: الإحتفال برأس السنة و مشابهة أصحاب الجحيم، التوحيد، السنة ۲۳، العدد ۸، ص ۲۰.

مورد به اقوال ابن تیمیه و ابن قیم استشهد می‌کند و سپس از مفتی چنین سؤال می‌پرسد: آیا درست است که مسلمانانی به کلیسای مسیحیان بروند و به آن‌ها در مورد این اعیاد و آنچه که در مورد آن اعتقاد دارند، تبریک بگویند؟^۱ علی‌عید نیز مسئولان الأزهر و اوقاف را به دلیل تبریک گفتن عید پاک به قبطیان مصر مورد انتقاد قرار داد و بر این باور بود که این کار مخالف با عقیده اسلامی بوده و شرعاً حرام است و توهین به اعتقادات اسلامی است.^۲

ه. عدم قصاص مسلمان در برابر قتل مسیحی

در این مورد ابواسحاق الحونینی می‌گوید: «ادله مربوط به عدم قتل مسلمان در برابر قتل کافر (هر نوع غیر مسلمان) ظاهراً هزار بار قوی‌تر از ادله‌ی حنیفیان می‌باشد و این دیدگاه تقریباً مورد اجماع است». او گفتار علامه محمد الغزالی را که معتقد به قتل مسلمان در برابر قتل کافر می‌باشد، مورد انتقاد قرار داده است. غزالی این حدیث را رد می‌کند که: «مسلمان به خاطر قتل کافر کشته نمی‌شود» چرا که آن را مخالف با این آیه قرآن می‌داند: «النفس بالنفس». (نوار صوتی تمام المئه فی الرد علی الغزالی). هانی السباعی که اکنون در لندن زندگی می‌کند و از اعضای سازمان جهاد مصر بوده است، می‌گوید: «گزیده کلام آنکه بر این باورم نظریه‌ای که می‌گوید مسلمان در برابر قتل کافر ذمی کشته نمی‌شود، از اعتبار بیشتری برخوردار است». بنگرید به کتاب القصاص هانی سباعی که در سایت مطالعات تاریخی «المقریزی» منتشر شده است.^۳

و. تحریم به‌کارگیری مسیحیان در پست‌های مهم

در سایت «صوت السلف» که توسط یاسر برهامی مدیریت می‌شود، در تاریخ ۲۲/آگوست/۲۰۰۹ چنین ذکر شده است: علما بر این نکته اجماع دارند که جایز نیست غیرمسلمان بر مناصب عمومی گماشته شوند. مناصبی همچون: فرماندهی ارتش و یا حتی یکی از گردان‌های آن، همچنین جایز نیست در جنگ شرکت کنند و یا اینکه جزء نیروهای پلیس باشند. همچنین نباید منصب قضایی داشته باشند و یا متصدی وزارت شوند. مساوات

^۱. بنگرید: مصطفی درویش، «سؤال فی رساله الی فضیلة المفتی»، التوحید، السنة ۲۸، العدد ۹، ص ۶۲.

^۲. بنگرید: علی عید، «عید القيامة المجید... و مسائل العلماء»، التوحید، العدد ۹، ص ۳۰.

^۳. ن.ک: سایت المقریزی <http://www.almaqreze.net/ar/inden.php>.

مطلق در میان شهروندان یک کشور، خلاف کتاب و سنت و اجماع است.

ز. طعنه زدن به بزرگان قبطی

۱- در جلد ششم، شماره سوم، صفحه ۷ از مجله التوحید (این مجله توسط انصار السنة المحمدیه منتشر می‌شود و از دهه ۷۰ به نشر افکار تند سلفی می‌پردازد)، مشاهده می‌شود که در سرمقاله این شماره نسبت به پاپ شونده سوم، پاپ اسکندریه بدگویی شده و در آن به این نکته اشاره می‌کند که محفوظات پاپ اشنوده از قرآن و حدیث به دلیل ایمان وی نیست، بلکه او در پی سوء استفاده از آن‌ها به نفع خود است. همچنین پیشنهاد سال گذشته پاپ برای تدوین کتاب‌های مشترک دینی میان مسلمانان و مسیحیان اقدامی است که در نهاد خود خطری برای اسلام و مسلمانان می‌باشد.

۲- در جلد ۲۸، شماره ۵، ص ۶ از مجله التوحید در سرمقاله‌ای که با امضای صفوت الشوافی منتشر شده است چنین عنوانی مشاهده می‌کنیم: «شوخی کوچکی با علامه پاپ شونده». الشوافی مجله رادیو و تلویزیون را نیز به دلیل پیروی از دیدگاه شونده در رابطه با موسیقی و غناء مورد انتقاد قرار داده است.

۳- در جلد ۷، شماره ۱، ص ۳۵ مطلبی را تحت عنوان «با من بیا تا اسرار را بشناسیم»^۱ با امضای «التوحید» مشاهده می‌کنیم. در این متن، سردبیر نشریه الأخبار موسی صبری مورد انتقاد و بدگویی قرار گرفت است. به دلیل آنکه این نشریه به تاریخ ۱۹۷۸/۱۰/۱۲ دو عکس منتشر کرده که یکی در مورد پیرزن و پیرمردی لبنانی است که بر سر کشته‌گان خود در جنگ لبنان گریه می‌کنند و دیگری دختری کوچک با نام «مسیریل/خاریان» است که در کمال بی‌خیالی و بدون آگاهی از مصیبتی که آن روزها در کشورش لبنان وجود دارد، سیب خود را گاز می‌زند. مجله التوحید سردبیر الاخبار را متهم می‌کند که نسبت به هم‌کیشان مسیحی خود تعصب دارد و با آنان همراهی می‌کند، سپس می‌گوید: «واضح است که سردبیر، این نشریه را در خدمت به جریان جهانی صلیبی‌ها به کار گرفته است و خود نیز جزئی از این جریان می‌باشد».

^۱ - «تعال معی لنعرف السر»

۴- در جلد ۷، شماره ۲، ص ۴۲ در مطلب دیگری تحت همان عنوان «با من بیا تا اسرار را بشناسیم»^۱ که با امضای محمد جمعه العدوی نگاشته شده است، مکرم عبید، منشی حزب الوطنی را مورد نقد و کنایه قرار داده است. دلیل این موضوع، نامه‌ای است به نیابت از سادات برای پاپ یوحنا پولس دوم (ژان پل دوم)، پاپ روم برای دعوت به مصر ارسال شده بود. نویسنده می‌گوید: «شاید مکرم عبید این کار از آن رو انجام می‌دهد تا به هم‌کیشان خود در جهان صلیبی بگوید که مسیحیان موضعی قوی داشته و حتی در منصب وزارت حضور دارند. این همه از آن روست که وی به دنبال ایجاد رابطه‌ای محکم میان قلب عالم اسلامی یعنی مصر با جهان صلیبی در راستای خفه کردن جریان اسلامی و یا غیرفعال کردن آن است».

۵- در نوار صوتی «نظرة فی تاریخ العقیده ۲» محمد اسماعیل المقدم می‌گوید: «پطرس غالی، خیبت، خائن، مجرم و دشمن اسلام و مسلمانان است».

۶- در جلد ۲۰ شماره ۹، ص ۳۳، تحت عنوان «مقارنه‌ی سخیف» با امضای سردبیر احمد فهمی چنین می‌بینیم: «نقدی گزنده به مسئولان وزارت آموزش و پرورش به دلیل آوردن سؤالی در امتحان شفاهی ترم اول (ژانویه ۱۹۹۲) در کلاس دوم راهنمایی در حوزه اداره کل کفرالشیخ؛ در این سؤال چنین آمده است: شرایط و دلایل انتخاب ابوبکر به عنوان خلیفه پیامبر ﷺ را با شرایط و دلایل انتخاب پطرس غالی به عنوان دبیرکل سازمان ملل متحد مقایسه کنید. به راستی پطرس غالی در برابر ابوبکر کیست؟ صلیبی که بر این باور است که عیسی بن مریم خداست اسم وی در کنار بهترین این امت پس از رسول خدا ﷺ آورده می‌شود؟! این کار برای چه کسی انجام می‌شود؟ برای کودکانی ۱۲ یا ۱۳ ساله؟ آیا شایسته نیست طراح سؤال و کسانی که به او چنین اجازه‌ای دادند از کار خود عزل شوند؟».

۷- در جلد ۲۷، شماره ۱۱، ص ۴۸ تحت عنوان «ملی‌گرایی سلامه موسی، از نو سر بر می‌آورد»^۲ با امضای زغلول عبدالحمیم عبدالله چنین آمده: «سلامه موسی این شایستگی را

۱- «تعال معی لنعرف السر»

۲- «شعوبیة سلامة موسى تطل برأسها من جدید»

ندارد که هیأت تحریریه حتی یک کلمه در مورد او انتشار دهد، کدام بدبخت فکر می کند
سلامه موسی را می توان از پرچم داران اندیشه قرار داد؟».

۸- در جلد ۷ شماره ۳، ص ۳۳ تحت عنوان «با من بیا تا اسرار را بشناسیم» با امضای
محمد جمعه العدوی چنین آمده است: «نقدی به قصیده شاعر علی الجارم که در آن از
وحدت ملی گفته است: فردا صلیب همچون هلال در وحدت ما خواهد بود و انجیل و قرآن
هر دو مردم را جمع می نماید».

۹- در جلد ۸ شماره ۶، ص ۳۷، تحت عنوان «اموال مساجد برای کنیسه ها» با
امضای محمد جمعه العدوی آمده: «نقد تصمیم وزارت اوقاف مصر در خصوص بازسازی
کلیساهایی که در جنگل اکبر ویران شده اند با استفاده از بودجه وزارت خانه». این اقدام از
سوی نویسنده برخلاف شرع دانسته شده است.

۱۰- در جلد ۹، شماره ۶، ص ۲۴ تحت عنوان «باقوری ... و تقدیرنامه ی دولتی» با
امضای محمد جمعه العدوی چنین آمده است: «او اکنون از مبلغان ملی گرایی است».
گویی که این کار جرم است. نویسنده دعوت به برادری دینی را نقد می کند، چرا که آن را
دعوتی از سوی صلیبی ها در مصر می داند. همچنین عمل کرد باقوری را در زمانی که وزیر
اوقاف بود به نقد می کشد، چرا که زمین های زیادی را که وقف مسلمانان بود به مسیحیان
بخشید تا در آن کلیسا بنا کنند.

۱۱- در جلد ۱۴، شماره ۱۰، ص ۳۸، تحت عنوان «مسلمان بشارت به مسیحیت
می دهد» با امضای توحید، اتهام صریحی نسبت به انیس منصور بیان شده است که وی
تبلیغ مسیحیت می کند. دلیل آن، مقاله منتشر شده در الأهرام به تاریخ ۱۹۸۶/۴/۱۸
می باشد که منصور در آن عنوان کرده که وی برای تعلیم فلسفه مسیحی به دیر دومینیکن در
عباسیه رفت و آمد می کرده و به این مناسبت از راهبان و صفای آن ها تعریف کرده و دلیل آن را
نیز دوری آن ها از مردم دانسته است. وی دیرها را بهشت هایی در روز زمین توصیف کرده
است. توحید، انیس منصور را چنین مورد نقد قرار می دهد: «چگونه راهبان را می ستاید و
آن ها را با صفاتی چون صفا و نور ذکر می کند؟ چگونه دیر آنان را به عنوان بهشت های روی

زمین توصیف می‌کند؟ چگونه است که دوستانی از میان راهبان برمی‌گزینند در حالی که آن‌ها بر دین باطل هستند؟».

۱۲- در جلد ۲۰، شماره ۵، ص ۳۷ در مطلبی تحت عنوان «مفتی در مالت» با امضای توحید چنین عنوان شده است: «محکوم کردن سفر مفتی مصر دکتر محمد السید طنطاوی به همراه پطرس غالی به مالت برای حضور در کنفرانس «نماز و دعا برای صلح».

۱۳- در جلد ۲۵، شماره ۴، ص ۳۶ در مطلبی تحت عنوان «الفتاوی» با امضای شیخ صالح الفوزان آمده است: «محبت نسبت به همسایه مسیحی جایز نیست، چرا که او دشمن خداوند است، اما حسن همجواری می‌توان داشت، چرا که به عنوان تعامل دنیایی به شمار می‌رود و همچنین موجب رغبت به اسلام می‌شود».

- در جلد ۲۷، شماره ۴، ص ۳۶ در مطلبی تحت عنوان «الفتاوی» به قلم شیخ صالح الفوزان آمده است: «تبریک گفتن اعیاد یهودیان و مسیحیان به آن‌ها جایز نیست چرا که اعیاد آن‌ها باطل و کفرآمیز است و خداوند بر ما دشمنی با آن‌ها و برائت از آن‌ها را واجب کرده است».

۱۴- در جلد ۲۸ شماره ۶، ص ۶، تحت عنوان «الفتاوی» با امضای کمیته فتوا در مرکز عمومی چنین آمده است: «بانک مرکزی نباید به مسیحیان برای عید قیامت مرخصی بدهد».

۱۵- در جلد ۷، شماره ۱، ص ۶ سرمقاله‌ای با امضای سردبیر چنین آمده است: «به اسم وحدت ملی بر نفوذ صلیبی‌ها افزوده می‌شود و کسانی نیز پیدا می‌شوند که از آن دفاع می‌کنند!».

۱۶- در جلد ۲۸، شماره ۱۰، ص ۲۹ در مقاله‌ای تحت عنوان «اعیاد الکفار و موقف المسلم منها» با امضای ابراهیم بن محمد الحقیل، چنین آمده است: «برگزاری بازی‌های المپیک در کشورهای اسلامی حرام است، چرا که در اصل عیدی شرک‌آمیز از اعیاد یونان بوده است و تبدیل آن در روزگار ما به ورزش و بازی باز هم با توجه به ریشه و اصل آن، شرک‌آمیز بودنش را نفی نمی‌کند». همچنین

• «عید عمال حرام است».

• «واجب است تا از هدیه دادن به مسیحیان و یا خرید و فروش با آن‌ها در ایام



- عید و در نتیجه کمک کردن به آن‌ها در برگزاری عید خود، اجتناب شود».
- «ممانعت از سوار شدن در وسایلی که آن‌ها برای حضور در عید خود سوار می‌شوند، واجب است».
- «هدیه دادن به آن‌ها در اعیاد آن‌ها جایز نیست».

۱۷- در جلد ۳۰، شماره ۱۱، ص ۵۱ در نوشته‌ای تحت عنوان «فتاوی ابن العثیمین» آمده است: «کارمندان نباید به همکاران غیرمسلمان خود اعیاد آن‌ها را تبریک بگویند».

۱۸- در جلد ۳۳، شماره ۱۰، ص ۶۲ در مطلبی تحت عنوان «از فتاوی کمیته‌ی دائمی بحث و افتاء در سعودی» آمده است: «شرکت در تشییع جنازه غیرمسلمانان جایز نیست».

نمونه‌هایی از فتاوی جریان سلفی در مصر الف. فتاوی متعصبانه

سلفیان، پذیرش مشاغل اداری عمومی در دولت اسلامی، توسط غیرمسلمانان و به صورت مشخص مسیحیان را با استدلال به اینکه که «غیرمسلمان را بر مسلمان ولایتی نیست» حرام می‌دانند. برای نمونه، ابواسحاق الحونینی در یکی از فتاوی اخیر خود بیان کرده است که: اطاعت از حاکم وقت جایز نیست؛ چرا که او شخصی مسیحی را به عنوان وزیر امور اقتصادی تعیین کرده است.

یکی دیگر از سلفی‌ها به نام عمر القرایی چنین فتوا داده که: شریعت اسلامی تساوی میان مسلمانان و غیرمسلمانان را حرام می‌داند، چرا که آنان غیرمسلمان‌اند. پس جایز نیست که غیرمسلمان متولی قضاوت، یا فرماندهی ارتش و یا مناصب مهم و سطوح بالا شود، زیرا اصل کلی در نگاه آن‌ها آیه ۸ سوره منافقون «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ» است. در مورد خواری و یا ذلتی که ناگزیر از رهگذر اجرای قوانین اسلامی بر نامسلمانان تحمیل می‌شود، می‌توان به کتاب‌های مفسران رجوع نمود.

یاسر البرهامی (یکی دیگر از رهبران سلفی) در یکی از فتاوی خود می‌گوید: «غیرمسلمان بر مسلمان ولایت ندارد، حتی اگر پدر او باشد». همچنین فؤاد البیطار (یکی دیگر از رهبران

سلفی) می‌گوید: «مساواتی که در اسلام درباره مسلمانان و اهل ذمه گفته شده است، با مساوات در مفهوم نوپدید آن یکی نیست. غیرمسلمانان در دولت اسلامی نمی‌توانند به مناصب مهم دست پیدا کنند و مسلمان بودن شرطی اصلی و مهم است که باید در صاحبان این مناصب وجود داشته باشد. غیرمسلمان بر مسلمان ولایت پیدا نمی‌کند. از همین رو جایز نیست منصب‌هایی همچون امامت، وزارت و قضا به غیرمسلمان سپرده شود؛ اگرچه واگذاری برخی از شغل‌های ثانویه به آن‌ها جایز است. اسلام به صورت واضح میان حقوق مسلمان و غیرمسلمان در شئون اداره دولت تمایز قائل شده است».

این دیدگاه سلفی‌ها، با انتقادات متعددی از سوی اندیشمندان و پرچم‌داران روشنفکری اسلامی روبه‌رو شد. وزیر مشاور، طارق البشري می‌گوید: موضوع عدم ولایت غیرمسلمان بر مسلمان تبدیل به یکی از مسائل تاریخی شده است که با وضعیت و واقعیت جدید دولت‌های اسلامی مطابقت ندارد چرا که:

۱. مسلمانان و غیرمسلمانان اکنون همگی شهروند دولت بوده و با هم در آزادی این وطن از اشغال‌گری خارجی، با مال و جان خود شرکت کردند. در حال حاضر آن واقعیت تاریخی که سرزمینی با صلح و یا خشونت (عنه) فتح می‌شد، تغییر پیدا کرده و یا اساساً وجود ندارد.

۲. مفهوم ولایت نیز تغییر کرده است؛ در قدیم مربوط به اشخاص بود، اما اکنون مربوط به گروه‌ها و هیأت‌هاست. مثلاً در گذشته، از جمله حقوق قاضی این بود که بر اساس نظر خود اجتهاد نماید و امور موقوفات را بر عهده گرفته و به توزیع صدقات و مانند آن بپردازد، اما امروزه هر آنچه که مربوط به تشریع و یا تنفیذ است، از قاضی گرفته شده و سطح‌بندی شده است. پس ممکن و جایز است که به این گروه، دیگرانی از غیرمسلمانان نیز بر اساس شروط سه‌گانه ذیل اضافه شوند:

۱- هیأت اسلامی باشد، ا به این معنا که مرجع آن شریعت اسلامی باشد.

۲- اکثر اعضای هیأت مسلمان باشند.

۳- مصلحت عمومی اسلامی در آن محقق شود. منظور از مصلحت، ضوابط و شرایطی

است که توسط علمای علم اصول بیان می شود.^۱

همچنین در اینجا باید به سخن علامه شلتوت در فتاوی مشهور خود اشاره کنیم که، قصاص مسلمان را در صورت ارتکاب قتل ذمی از روی عمد و به غیرحق، صحیح دانست.^۲ او در توضیح احادیث مربوط به نهی از قتل هم پیمان و اینکه قاتل رایحه ی بهشت را نخواهد بوید، می گوید: «این بیشترین چیزی است که در راستای حفاظت از عهد و پیمان و امنیت به دست می آید و اگر این شأن کافر حربی باشد که می تواند با امان وارد سرزمین های اسلامی شود، پس شأن ذمی که هموطن مسلمانان حساب می شود و در سود و زیان مسلمانان شریک است، به طریق اولی است.» و این گفته پیامبر ﷺ که می گوید: «رایحه بهشت به مشام او نمی رسد» کنایه از آن است که هرکس هم پیمان خود را بکشد، وارد بهشت نمی شود، چرا که او حتی بوی آن را نیز استشمام نمی کند، حال آن که بوی بهشت از چهل سال راه قابل استشمام است، او به این اندازه از بهشت دور است و نزدیک آن هم نمی شود، چه رسد که داخل آن شود.^۳

ب. فتاوی جریان های سلفی در مورد زنان

۱. تحریم نشستن زنان بر روی صندلی

فتاوی تحریم نشستن زنان بر روی صندلی و مانند آن که توسط مبلغ سلفی «أم انس» صادر شده است و در آن پس از شرح و تفصیل های بسیار می گوید: «همانا از خطرناک ترین مفاسده ای که امت ما به آن مبتلا شده است، صندلی و کاناپه و مانند آن می باشد که از آن شری عظیم بر می خیزد و انسان را از دین خارج می سازد، چنان تیری که از کمان می خیزد. از خدا طلب عافیت می کنیم. اکنون برای شما به بیان حرمت استفاده از صندلی و نشستن بر آن و نگاه کردن به آن بر اساس اصول شرعی از کتاب و سنت می پردازم. به راستی ای امت اسلام، ما چه کسی غیر از کتاب و سنت و پس از آن علمای ربانی- کسانی که آنچه

^۱. طارق البشیری، «الولاية العامة لغير المسلمين في المجتمع الإسلامي»، اسلام أون لاین (۱۳/جون/۲۰۰۵).

^۲. برای تفصیل بیشتر بنگرید: محمود شلتوت، الإسلام عقيدة و شريعة، ط ۱۶، (القاهرة: دارالشروق، ۲۰۰۷) ص ۲۷۵.

^۳. همان، ص ۳۳۰.

نمی‌دانید، آن‌ها می‌دانند_ داریم؟ من در این باب چندین مطلب را با استعانت از خداوند، برای عموم امت و خواص آن‌ها توضیح خواهم داد.^۱ او سپس به خزعات خود ادامه داده تا اینکه می‌گوید: نشستن بر روی صندلی حرام است، چرا که موجب فتنه می‌شود وی می‌افزاید: «دلیل این حرمت، آن است که صندلی و یا اریکه حالتی از راحتی را برای شخص نشسته به وجود می‌آورند که او را سست می‌کند و در مورد زنان به ویژه، موجب باز شدن پاهای آن‌ها می‌شود که این خود موجب فتنه و تبرج خواهد بود. زن با این کار این امکان را فراهم می‌کند که مورد سوء قصد مرد قرار بگیرد، حال این مرد می‌تواند از جنیان و یا انسان‌ها باشد، غالباً جنیان زنان را وقتی بر صندلی نشسته‌اند، مورد آزار قرار دهند!». این افراط گرایی دینی، متأسفانه در سایت‌های سلفی مصری بسیار دیده می‌شود.

۲. **تحریم اینترنت برای زنان، مگر در حضور محارم، به دلیل خبث باطن زن**
جالب آن است که این فتوا در سایت‌های سلفی مصری دیده می‌شود، حال آن‌که منشأ این فتوا مبلغان وهابیت هستند و از فتوای شیخ عثمان الخمیس و سعد الغامدی گرفته شده است. در این فتوا، اینترنت برای زنان به سبب خبث نیت آنان حرام دانسته شده است و استفاده از آن جایز نیست مگر در صورتی که محرمی حضور داشته باشد که بر مکر و شهوت زنان واقف باشد.

۳. **فتاوی جدید وهابیت در مورد حرمت دوچرخه‌سواری زنان**
در سایت «الحوار و الإبداع» آمده که شیخ سلفی «کمال الفیضی» بر صدور فتوای تحریم سوار شدن زنان بر روی دوچرخه تأکید دارد، چرا که موجب برانگیختن شهوت شده و حرام است؟! او چنان‌که در این سایت ذکر شده، تأکید می‌کند این فتوا الزامی است و برخی از کشورهای اسلامی همچون عربستان سعودی آن را پدیده‌ی مناسبی دانسته و زنان را از رانندگی خودرو و دوچرخه منع کرده‌اند. الفیضی تحریم سوار شدن دوچرخه را چنین توجیه می‌کند که سوار شدن بر دوچرخه باعث کشف بدن زن می‌شود، چنان که ساق دست

۱. ن.ک: حسام دمشقی، «أم أنس السلفية صلی الله علیها و سلم و تحریم الجلوس علی الكراسی»، منتدی الحوار الإسلامی، (أیار/ مایو ۲۰۰۶).

و یا پای او در هنگام راندن دوچرخه دیده می‌شود.^۱

۵. حرمت پوشیدن شلوار برای زنان حتی در نزد شوهر

سایت‌های سلفی مصری می‌گویند برای زن، پوشیدن شلوار اگرچه گشاد باشد، حتی در صورتی که تنها در نزد شوهر خود باشد، ممنوع است.

ج. فتاوی جریانات سلفی در مورد مذاهب دیگر

۱- در جلد ۱۶، شماره ۷، ص ۱۰ از مجله «التوحید» که از طرف جمعیت انصارالسنه منتشر می‌شود، در مطلبی تحت عنوان «الشیعه» با امضای محمدعلی عبدالرحیم، رئیس جمعیت انصار السنه، چنین آمده است: «شیعیان کافر هستند، هرچند که برخی از ساده‌اندیشان فکر می‌کنند به دلیل آن که لا اله الا الله می‌گویند، مسلمان‌اند. در مورد آن‌ها این آیه صدق می‌کند که می‌فرماید: «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ» (سوره یوسف، آیه ۱۰۶)، آنان اگرچه شهادتین را می‌گویند، اما به مقتضای آن عمل نمی‌کنند».

۲- در جلد ۲۲، شماره ۶، ص ۶ از مجله التوحید، تحت عنوان «عودة الشیعه» با امضای صفوت الشوافی چنین آمده است: «شیعه از گمراه‌ترین و کافرترین فرقه‌های امت ضالّه است». همچنین در جلد ۲۹، شماره ۴، ص ۲ از مجله التوحید در مطلبی تحت عنوان «آل البيت بين الهوى و الإنصاف» با امضای محمد صفوت نورالدین چنین آمده است: «دین شیعه مبتنی بر عبادت قبور و شرک صریح به خداوند رب العالمین است. کسی که در کتاب‌های قدیم و جدید آن‌ها بنگرد درمی‌یابد که آن‌ها بت‌پرست و از برساخته‌گان یهود بوده و تاریخ آن‌ها آلوده به خون است».^۲

یاسر برهامی می‌گوید: «اختلاف بر سر تکفیر شیعیان در ایران و عراق، امری رایج در

^۱ - لازم به ذکر است از نظر اکثر مراجع شیعه نیز دوچرخه سواری زنان در مجامع عمومی و در حضور نامحرم که موجب جلب نظر مردان و در معرض فتنه و به فساد کشیده شدن اجتماع و منافعی با عفت بانوان است، جایز نیست، اما در اماکن خصوصی ویژه بانوان و در جایی که مفسده‌ای نداشته باشد، جایز است.

^۲ - از آنجا که این مطلب ترجمه است، تنها برای آگاهی مخاطب از نمونه‌های از فتاوی جریانه‌های سلفی تکفیری در مورد شیعه، این موارد ترجمه و ذکر شده و نقد آن مجال دیگری می‌طلبد. اگرچه تاکنون پاسخهای بسیاری توسط علمای شیعه به این خرعبارات داده شده است.

میان اهل سنت است. برخی از علما آن‌ها را تکفیر می‌کنند، راجح چنین است که کفر آن‌ها از نوع کافر نوعی و غیر معین است، نه کافر عینی».^۱

د. فتاوی جریان‌های سلفی در تکفیر مذهب الأزهر

روشن است که مذهب الأزهر، اشعری است و سلفیان مصر، اشاعره را تکفیر می‌کنند. این موارد نمونه‌ای از فتاوی آن‌ها است:

۱- در جلد ۳۱، شماره ۱۰، ص ۶۶ از مجله التوحید که نوک پیکان و حربه رسانه‌ای سلفیان مصر به شمار می‌رود، در مطلبی تحت عنوان «صفة الرؤية - الحلقة الثالثة» با امضای «أسامه سلیمان» چنین آمده است: «اشاعره به عنوان یکی از فرقه‌های ملحد و مخالف اهل سنت در توحید معرفتی و اثباتی، به شمار می‌روند».

۲- در جلد ۱۸، شماره ۴، ص ۲۶، از مجله التوحید در مطلبی تحت عنوان «تعریف بدعت و مشهورترین احکام بدعت گزاران» که با امضای محمد عبدالحکیم القاضی منتشر شده است، چنین آمده است: «اشاعره از طایفه‌های بدعت‌گذار شناخته می‌شوند و گروهی از سلف آن‌ها را تکفیر کرده‌اند».

۳- در جلد ۳۳، شماره ۴، ص ۲۰ در مطلبی تحت عنوان «سخن محکم در رد کسی که منکر تقسیم توحید است»^۲، با امضای عبدالحسن البدر، چنین آمده است: «متکلمانی همچون شهرستانی و بیجوری توحید در الوهیت را نادیده می‌گیرند و این نوع از توحید را ذکر نمی‌کنند». سپس چنین می‌افزاید: «و چنان که معلوم است اگر مشرکان بر این مسأله اقرار کنند -آنچه که علمای کلام و اشاعره اقرار دارند-، با این حال از شرکی که در قرآن به آن متصف شده‌اند و پیامبر ﷺ بر سر آن با آن‌ها جنگید، خارج نمی‌شوند، مگر آن‌که بر توحید در الوهیت اقرار کنند».

ابواسحاق حوینی می‌گوید: «عقیده اشاعره از عقیده مسیحیان و نصارا قبیح‌تر است»

^۱. یاسر برهامی، شرح منة الرحمن فی لضيحة الإخوان، ص ۳۶۰، نسخه الکترونیک.

<http://www.alsafway.com/cms/books.php?action=books&id=2>.

^۲ -«القول السديد في الرد على من أنكر تقسيم التوحيد - الحلقة الأخيرة»

(در مجموعه بدعت و اثر آن در محنت مسلمانان).

هـ. فتاوی جریان‌های سلفی در تکفیر معتزله

در جلد ۴، در شمارگان ۱ و ۲، در صفحه ۴۰، مقاله‌ای با امضای مؤسس جماعت انصار السنة المحمدیه، محمد حامد الفقی، تحت عنوان «هوای نفس، صاحبش را به سوی پیامدهای ناگوار سوق می‌دهد»^۱ منتشر شده است که در آن چنین می‌گوید: «هرکس که می‌گوید قرآن مخلوق است، ملحد و زندیق می‌باشد» و چنان‌که معروف است، این همان نظریه معتزله است.

و. فتاوی جریان‌ات سلفی در مورد صوفیه

فتاوی جریان‌ات سلفی در مورد صوفیه، متعدد و خطرناک است که از آن جمله است:
- در جلد دوم، شماره ۹، ص ۲۹، در مقاله‌ای تحت عنوان «وحدة الأديان عند الصوفیه» که توسط عبدالرحمان الوکیل منتشر شده، چنین آمده است: «خدای صوفیان همانند همان بتهای جاهلیت و گوساله سامریان است» و «بزرگان صوفیه به رستاخیز و روز جزا باور ندارند، چرا که به الوهیت و ربوبیت خداوند کافرند».

- در جلد ۲۰، شماره ۷، ص ۲۲، در مقاله‌ای تحت عنوان «دوستان خدا و دوستان شیطان» با امضای بدوی محمد خیر، چنین آمده است: «دین متصوفان، شامل بت‌پرستی تمام امت‌های پیشین از بوداییان تا یونانیان و سپس شیعیان و باطنیان می‌باشد. این دین در دل خود، عقاید یهود و نصارا و شرکیات جاهلیت نخستین اعراب را دربرگرفته است و مصر در آن زمان که دعوت شیعی را پذیرفت، در این مسأله جلودار بود».

- در جلد ۲۹، شماره ۵، ص ۲۶، در بخش «فتاوا» با امضای کمیته‌ی فتاوی مجمع عمومی جمعیت انصار السنة، چنین آمده است: «زیارت قبور و زیارتگاهها و قرائت فاتحه و تبرک ورزیدن به اهل بیت، عین شرک است».

یاسر برهامی معتقد به کفر ابن عطاءالله اسکندری و ابوالحسن شاذلی و ابراهیم

^۱ - «الهُوى يَهْوِي بِصَاحِبِهِ إِلَى اتِّعَاسٍ عَاقِبَةٍ»

الدسوقی است.^۱ محمدحسان نیز ضریح السید البدوی را با عنوان بت توصیف می‌کند.^۲ علاوه بر تکفیر علمای الازهر، در جلد ۲۵، شماره ۷، ص ۲۲، در مجلد ۱۶، شماره ۸، ص ۱۶، وزارت اوقاف مصر نیز مورد تکفیر قرار می‌گیرد و در مجلد ۷ شماره ۳، صفحه ۲۰ مجدداً دانشگاه الازهر تکفیر می‌شود و در مجلد ۲۹، شماره ۳، ص ۶، وزارت فرهنگ مصر مورد تکفیر قرار می‌گیرد. در جلد ۱۶، شماره ۱، ص ۴۳، علامه یوسف الدجوری تکفیر می‌گردد و در جلد ۸، شماره ۱۱، ص ۴۴ شاهد تکفیر شیخ احمد حسن الباقوری هستیم. در جلد ۳ در شمارگان ۸ و ۹، در ص ۵۸، امام عبدالحلیم محمود، مورد تکفیر قرار گرفته است. علاوه بر آن نجیب محفوظ در جلد ۲۱، شماره ۲، ص ۸ و طاهای حسین در جلد ۲۹، شماره ۳، ص ۶، محمد عبدالوهاب موسیقی‌دان معروف و نیز محمد الکحلاوی در جلد ۲۰، شماره ۶، ص ۴۲، جمال الغیطانی در جلد ۲۱، شماره ۲، ص ۸ محمدحسین هیکل در جلد ۲۳، شماره ۷، ص ۲۷ تکفیر شده‌اند. همچنین در جلد ۲۳، شماره ۳، ص ۶، سعد زغلول خائن معرفی شده است و موارد بسیار زیاد دیگری که وجود دارد.

آنچه گذشت نمونه‌ای از فتاوای جریانات سلفی در مصر بود.^۳ چنان که می‌بینیم، در این فتاوا به سادگی از فکر به تکفیر انتقال صورت می‌گیرد و این همان روشی است که به خشونت مسلحانه می‌انجامد و این چیزی است که در بسیاری از درگیری‌های مسلحانه که در آن سلفیت مسالمت‌آمیز به سلفیت جهادی تبدیل شد، دیده می‌شود. این حرکت‌های سلفی جهادی، بسیاری از عملیات‌های خشونت‌بار را انجام دادند. از جمله عملیات حادثه کلیسای پطرس و کلیسای پولس در شب سال نو سال ۲۰۱۱ میلادی که منجر به کشته و زخمی شدن ده‌ها مسیحی گردید. این حادثه ای بود که ثابت کرد که در پشت آن، جریان سلفی تندروی قرار داشت که از اندیشه‌ی خود، مجوز برای اقدام مسلحانه مستقیم

۱. همان، ص ۳۴.

۲. منتديات روض الريحان (۴ ریلول/ سپتمبر ۲۰۰۸).

۳. متن کامل فتاوا و آرای سلفیان در سایت آن‌ها و همچنین در مجله رسمی آن‌ها «التوحید» در دسترس است. این مجله در ۲۶ جلد از سال ۱۹۷۲ تا ۲۰۱۰ منتشر شد و به صورت جلد شده و با قیمتی کمتر از ۱۰۰ دلار قابل استفاده است.

می‌ساخت. این حادثه باعث شد تا نیروهای سیاسی مصری شرکت کننده در انقلاب ۲۵ ژانویه، احساس نگرانی کنند و برخی از این نیروها به این نتیجه رسیدند که این جریان‌های سلفی برای انقلاب خطرناک‌ترند؛ چرا که موجب خشونت و از بین بردن دیگری هستند. این موضوع به صورت واضح در طرح‌ها و برنامه‌های عملی این جریانها دیده می‌شود که با عناوین اسلامی مشهوری چون: «جنگ صندوق‌ها»^۱ که در مورد همه پرسى در اصلاحات قانون اساسی مطرح شد و «جنگ زیارتگاهها»^۲ که مراد از آن ویران کردن ضریح اولیاء صالح خدا بود که مورد احترام و تقدیس صوفیان و غالب مصری‌ها بودند.

جمعیت‌ها و چارچوب‌های نظم دهنده عملکرد سلفی‌ها در مصر^۳

سلفیت کلاسیک در مصر، یک جریان قدیمی است که، از اوایل قرن بیستم توسط جمعیت‌ها و مجموعه‌های بسیاری نمایندگی می‌شد، هرچند بسیاری از آن‌ها در گذر زمان استمرار نیافتند.

می‌توان دو مرحله یا دو نوع از سلفیت در مصر را از یکدیگر متمایز نمود: مرحله ای که در آن سلفیت کلاسیک انتشار می‌یابد که از ابتدای قرن گذشته آغاز شده است. مرحله دوم، که سلفیت در قالب جمعیت‌ها و گروه‌های جدید به فعالیت می‌پردازند که از نیمه‌ی دهه هفتاد قرن گذشته شروع می‌شود.

الف. سلفیت سنتی و تقلیدی

سلفیت کلاسیک و سنتی توسط جماعات ذیل نمایندگی می‌شود:

۱. الجمعية الشرعية لتعاون العاملين بالكتاب والسنة^۴

این جماعت در دهه‌ی نود قرن نوزده میلادی، توسط شیخ محمود خطاب السبکی که از

^۱ - «غزوة الصناديق»

^۲ - «غزوة الأضرحة»

^۳ . این محور توسط عبدالغنی عماد تهیه شده است.

^۴ - جمعیت دینی همکاری عمل کنندگان به کتاب و سنت



علمای الأزهر بود، تأسیس شد. هنگامی که قانون ثبت جماعات و گروه‌ها تصویب شد، شیخ بر اساس آن، جماعت خود را در سال ۱۹۱۳ م به صورت رسمی ثبت نمود و از آن زمان تاکنون فعال است. این جماعت در استان‌های مختلف دارای شعبی است که توسط علمای الأزهر و یا مدرسانی که دوره‌های تربیت مبلغ جماعت را گذرانده‌اند، اداره می‌شوند.^۱ این جمعیت بیش از ۳۵۰ نمایندگی در استان‌های مختلف مصر دارد و دارای فعالیت‌های خدماتی و اجتماعی گسترده‌ای می‌باشد. بعد از السبکی ریاست این جمعیت به آمین محمود خطاب و سپس یوسف آمین خطاب و پس از او به عبداللطیف مشتهری ابراهیم سپرده شد. هم اکنون رهبری این جمعیت بر عهده دکتر محمد المختار محمد المهدی از علمای الأزهر می‌باشد.^۲

۲. جماعت أنصار السنة المحمدية

این گروه در سال ۱۹۲۶ توسط محمد حامد الفقی تأسیس شد و تا امروز به فعالیت خود ادامه می‌دهد. الفقی از علمای الأزهر و یکی از اعضای «الجمعية الشرعية» بود. او پس از اختلاف بر سر جزئیات مسأله‌ای در مورد صفات خداوند از الجمعية الشرعية خارج شد و این گروه جدید را تأسیس کرد. پس از الفقی، ریاست جماعت را به ترتیب: عبدالرزاق عفیفی، عبدالرحمان الوکیل، رشاد الشافعی، محمد علی عبدالرحیم، محمد صفوت نورالدین، دکتر جمال المراكبی و دکتر عبدالله شاکر الجنیدی^۳ بر عهده داشته‌اند. این گروه نزدیک به صد شعبه و هزار مسجد در مصر دارد.

این جماعت به صورت منظم مجله‌ای ماهانه با نام التوحید صادر می‌کند. این مجله بر خلاف مجله‌های الجمعية الشرعية، در سیاست ورود نمی‌کند. تعداد افراد این گروه در

^۱. بنگرید: الجمعية الشرعية <http://www.alshareyah.com>.

^۲. بنگرید: «الإمام الرابع للجمعية الشرعية: الشيخ عبداللطیف مشتهری ابراهیم» در سایت فرسان السنة به تاریخ ۱۸ دسامبر (کانون الأول) ۲۰۰۸.

<http://www.forsanelhaq.com/showthread.php?94338>.

^۳. ن.ک: «دعوة أنصار السنة المحمدية»، جمعية أنصار السنة المحمدية (۲۸/ فوریه (شباط) ۲۰۱۱).

<http://www.elsonna.com/play.php?catsmktba=13112>.

مصر، اندکی بیش از ده هزار نفر برآورد می‌شود. این گروه به دلیل دارا بودن مؤسسات خیریه، معاهد علمی، مساجد و دفاتر مختلف دارای قدرت زیادی می‌باشد. هرچند مساجد از دهه نود تحت نظارت وزارت اوقاف قرار گرفته‌اند؛ که این اقدام در راستای برنامه‌های دولت برای محدود کردن گسترش فعالیت‌های این گروه و گروه‌های مشابه صورت گرفت.

۳. سلفیت تقلیدی جدید (پدیده مبلغان)

این جریان از میانه دهه هفتاد توسط مجموعه‌ای از شیوخ سلفی شکل گرفت که به صورت مشخص در چارچوب گروه، هیأت، جمعیت و یا سازمان مشخصی قرار نمی‌گرفتند و برخی از آن‌ها توانستند شاگردان و پیروان بسیاری را گرد خود جمع کنند. از مشهورترین شیوخ این جریان می‌توان به دکتر اسامه عبدالعظیم، استاد اصول فقه دانشگاه الازهر اشاره کرد؛^۱ کسی که پیروان او بیش از صد هزار نفر تخمین زده می‌شود و در بیشتر استان‌های مصر پراکنده هستند. همچنین شیخ محمد مصطفی الدیسی را می‌توان به نوعی نائب رئیس و نفر دوم این جریان دانست که تاکنون البته چارچوب تشکیلاتی ویژه‌ای برای آن معرفی نشده است. همچنین می‌توان به شماری از شیوخ مشهور دیگر این جریان اشاره نمود که فعالیت رسانه‌ای زیادی دارند. از جمله‌ی آن‌ها سه فرد مشهور: شیخ محمدحسان، شیخ محمدحسین یعقوب و شیخ ابواسحاق الحونینی و علاوه بر آن‌ها شیخ مصطفی العددی هستند. هرکدام از این شیوخ به همراه شاگردان خود، حوزه‌ای مستقل از دیگر مشایخ و شاگردان آن‌ها را تشکیل می‌دهند. شمار شاگردان نیز از شیخی تا شیخ دیگر به حسب موفقیت و شهرت او در زمینه‌ی دعوت متفاوت است. ابزارهای تبلیغ نیز در میان پرچم‌داران این جریان، از خطابه و یا تدریس، به ورود در فضای اینترنت و رسانه‌ی ظهور پیدا کرده است.^۲

^۱ . د. اسامه عبدالعظیم استاد اصول فقه و رئیس گروه شریعت در دانشکده الدراسات الإسلامية در دانشگاه الازهر در قاهره می‌باشد. او فعالیت تبلیغی خود را در مسجدی در منطقه الإمام الشافعی در تونس قاهره انجام می‌دهد. درباره او بنگرید به ملتقی أهل الحديث:

<http://www.ahlalhdeeth.com/vb/showthread.php?t=182999>.

^۲ . سایت شیخ محمدحسان تاکنون حضور و مشارکت حوالی ۱۰ میلیون نفر را ثبت کرده است.

<http://mohamedhassan.org>.

۴. جماعت التبلیغ و الدعوة^۱

این گروه یکی از قدیمی‌ترین جمعیت‌های دعوت سنتی است و می‌توان گفت که از نظر اهمیت و انتشار در درجه دوم پس از سلفیت کلاسیک و سنتی قرار دارد. البته ما این جماعت را در این قالب ذکر کردیم، به دلیل این که اغلب گروه‌هایی که در این طبقه بندی قرار می‌گیرند به نوعی از فعالیت سیاسی به دور هستند. ضمن آنکه این جماعت هنگامی که توسط شیخ ابراهیم عزت وارد مصر شد، رویکرد سلفی داشت و در نتیجه طبیعی بود که این جماعت نیز رنگ و بوی سلفی داشته باشد. هرچند ریشه‌های این جماعت مربوط به هند است و مؤسس آن ولی الدین کاندهلومی بوده و هیچ ربطی به الازهر و یا مذهب سلفیت وهابی ندارند.

ب. سلفیت جدید و شاخه‌های آن

کشورهای عربی و اسلامی شاهد تحولات زیادی در محافل سلفی بوده است. از زمانی که جریانات و مدارس جدیدی شکل گرفت، تأثیرات این مکاتب و جریانات جدید نیز، به تدریج از دهه هفتاد در فضای مصر نمایان شد. می‌توان این جریانات را در فضای مصر چنین برشمرد:

۱. سلفیت علمی یا آنچه که با عنوان «دعوت سلفی» شناخته می‌شود

بارزترین رهبران این جریان محمد اسماعیل مقدم، سعید عبدالعظیم، احمد فرید، محمد عبدالفتاح، یاسر برهامی، احمد حطیبه و عبدالفتاح الزین هستند. با شکل‌گیری این مجموعه و انتشار آن در استان‌های مختلف، این گروه خود را با نام «الدعوة السلفیه» معرفی نمود و شعبه‌های آن به شکل سریعی در استان‌ها و شهرهای مختلف مصر گسترش یافت. از

تارنمای شیخ محمدحسین یعقوب: <http://www.yaqob.com/web2/index.php>

تارنمای شیخ الحورینی: <http://www.alheweny.org/aws>

تارنمای شیخ العددی: <http://www.aladawy.net/media/>

تمام این سایتها از تکنولوژی‌های پیشرفته و ساخت و طراحی مناسبی برخوردارند و برخی به چند زبان خدمات خود را عرضه می‌کنند.

^۱. در این موسوعه، پژوهشی ویژه در مورد جماعت تبلیغ و دعوت در مصر صورت گرفته است که در جای خود آمده است.



این مجموعه به صورت اختصاری با نام «السلفیون» نیز یاد می‌شود.^۱

در نیمه‌های دهه هشتاد، «الدعوة السلفية» «معهد الفرقان» را با هدف تربیت مبلغان، به عنوان اولین مدرسه اسلامی دارای گرایش سلفی، در اسکندریه تأسیس نمود. از این مرکز، مبلغانی فارغ‌التحصیل شدند که به صورت گسترده در مناطق و استان‌های مختلف مصر پخش شدند. این جریان همچنین اقدام به انتشار مجله «صدای دعوت» به صورت ماهیانه نمود که در سال ۱۹۹۴ توقیف شد.

این جریان نه تنها در هیچ فعالیت سیاسی مشارکت نداشته است، بلکه به صورت بنیادین، نسبت به فعالیت سیاسی موضع مخالف دارد، اما به صورت واضح و شفاف مخالفت خود را با دموکراسی به عنوان نظریه‌ی غربی حاکم در مصر که دور از ارزش‌های اسلامی و بنیان‌های آن می‌باشد، اعلام کرده است. با این حال، این جریان مانع حمایت از کاندیداتوری اسلام‌گرایان در برخی از مواقع و شرایط نمی‌گردد. سلفی‌ها، در انقلاب ۲۵ ژانویه، تأیید خود را دیرنگام ابراز نمودند. با آنکه انقلاب منجر به تغییرات جدی در جامعه مصر شده بود؛ اما موضع سلفی‌ها در قابل آن بسیار مبهم بود. با این همه شرایط مناسبی برای آزمایش مشارکت سیاسی یافتند و با تأخیری دو ماهه در ۲۲ مارس به صورت رسمی اعلام مشارکت سیاسی نمودند.

۲. سلفیت جنبشی

یکی دیگر از شاخه‌های جریان سلفیت جدید، با رهبری سید عربی در قاهره، محمد عبدالمقصود، شیخ نشأت ابراهیم، دکتر هشام عقده و محمد یسری شکل گرفت. این شاخه با سلفیت علمی تفاوتی نداشت، مگر در یک مورد که آن‌ها معتقد به تکفیر عینی حاکمی بودند که بر اساس شریعت اسلامی حکم نمی‌راند. آن‌ها حتی نام چنین حاکمی را صراحتاً به زبان می‌آوردند. این جریان از اواخر دهه هفتاد گسترش یافت و پیروانی پیدا کرد و برخی از مبلغان آن مانند شیخ فوزی سعید نیز شهرت یافتند. آنان همچنین بر این باور بودند که آنچه در جوامع اسلامی از تبرج و برهنگی و گناهان دیده می‌شود، همه از امور جاهلی

^۱. تارنمای الدعوة السلفية: <http://www.anasalafy.com/index.php>

هستند، اما به خاطر آن‌ها تکفیر انجام نمی‌گیرد. هر انحرافی از شریعت چه در قالب افزودن به دین و یا کاستن از آن، امری کفرآمیز است و آنچه که با اسلام مخالف باشد چه بزرگ یا کوچک، جاهلیت است.

علی‌رغم مخالفت این جریان با حکومتی که بر مبنای شریعت اسلامی عمل نمی‌کند و با وجود آنکه چنین حکومت‌هایی را صراحتاً تکفیر می‌کند، با این حال با عملیات مسلحانه بر علیه این حکومت و یا تشکیل سازمان‌های سری مقاومت در برابر آن نیز مخالف‌اند. بنابراین، فلسفه‌ی جنبش، با تشکیل جماعت و دسته‌ای جداگانه از سایر گروه‌ها سازگاری نداشت، چراکه باعث چند دستگی میان امت می‌شد. در نتیجه این جریان پیروان خود را تشویق می‌نمود که با همه‌ی گروه‌ها و جمعیت‌های فعال در صحنه، در موارد اتفاق همکاری کرده و از موارد اختلاف که موجب گسست در امت می‌شود، برکنار باشند. بر همین اساس، از همکاری با هر گروه و یا سازمانی که در پی برپایی دولت اسلامی یا بازگرداندن خلافت باشد، دریغ نمی‌کنند. از همین روست که این جریان با عنوان جریان سلفی جنبشی شناخته می‌شود. اینها، جمعیت‌های اسلامی فعال در صحنه‌را، جزء فرقه‌های هفتاد و دوگانه در آتش نمی‌دانند، اما آن‌ها را از طایفه‌ی منصوره نیز بر نمی‌شمارند نیز آن‌ها همان فرقه ناجیه هستند؛ در عین حال منکر این هم نیستند که اصول و مبانی این گروه‌ها همان مبانی اهل سنت و جماعت است. نقاط اشتراک بسیاری میان این جریان و جریان سلفی سروری^۱ وجود دارد، که البته این به معنای تطابق کامل این دو نیست، چرا که در برخی از اجتهادات نسبت از یکدیگر متمایز هستند. جریان سروریه در مصر توسط جمال سلطان مؤسس حزب الاصلاح نمایندگی می‌شود^۲ که به صورت مستقل از این مجموعه فعالیت می‌کند.

^۱. سروریه: منسوب به محمد سرور زین العابدین است. وی یوری الاصل است و پس از ترک سعودی مدتی را در لندن گذراند و در آنجا مجله السنه را منتشر کرد. وی سپس در بین پایتخت‌های عربی تردد داشت. این جریان در بسیاری از کشورهای عربی حضور دارد. ن.ک: نبیل البکیری، «السلفية: الحركية السروريظ النموذج»، سایت الوفاق الانمائی:

<http://wefaqdev.nrt/index.php?page=pens&type_page=2&num_item=10&ar_no=1143>

^۲. جمال سلطان: ناشر و سردبیر روزنامه الکترونیک المصریون و مجله المنار الجدید. ن.ک: تارنمای مجله العصر که زیر نظر او اداره می‌شود، جمال سلطان، فهمی هویدی عندهما یعظ القرضاوی، العصر (۲۲ ایلول/سبتمبر ۲۰۰۸).

۳. سلفیت جهادی

یکی از شاخه‌های جدیدی است که ابو محمد المقدسی و ابوقتاده الفلستانی، در پاسخ به اتهامی که از سوی دیگر اسلام‌گرایان سلفی در مورد جهادی‌ها مطرح می‌شود، به تئوریزه کردن آن پرداخته‌اند. اتهام آن‌ها این است که جهادی‌ها، تنها به جهاد دارند و به مسائل علمی توجه ندارند. آن‌ها عنوان «سلفیت جهادی» را بر این جریان جهادی را که گسترش یافته و مورد پذیرش قرار گرفته بود، نهادند. این نام البته از سوی برخی از هواداران القاعده در مصر و غیر از آن بیشتر مورد پسند بود، به ویژه که حداقل از نظر امنیتی نسبت به اسم القاعده، شک کمتری را برمی‌انگیخت؛ هر چند از منظر فکری اندیشه‌ی آن‌ها همان تفکر سازمان القاعده بود و عملاً ارتباطی با جریان سلفیت علمی یا جنبشی یا کسانی که به صورت عام سلفی نامیده می‌شدند، نداشت.^۱

۴. سلفیت مداخلی در مصر

این جریان در ابتدا با نام «جامیه» شناخته می‌شد به دلیل اینکه منسوب به «محمد امان الجامی» مؤسس اتیوپی الأصل این جریان بود، اما شهرتش با عنوان «مدخلیه» به «ربیع بن هادی المدخلی» یکی از پیشگامان سعودی این جریان بازمی‌گردد. آن‌ها هرگونه نام‌گذاری را نسبت به جریان خود رد می‌کنند، هرچند به طور ضمنی عنوان «مدخلی» مورد پذیرش آن‌ها بوده است.

مهم‌ترین شخصیت‌های این جریان در مصر عبارتند از: محمود لطفی عاد^۲، أسامه القوصی، محمد سعید اسلان، طلعت زهران، ابوبکر ماهر بن عطیه، جمال عبدالرحمان،

<http://www.alasr.ws/index.cfm?method=home.confcontent ID=10353>.

وی در گفتگو با روزنامه الشرق الاوسط بسیاری از افکار خود را به عنوان یکی از نمایندگان جریان صحوی توضیح می‌دهد. ن. ک: نواف القدیمی، محاور، جمال سلطان عراب، فکر الصحوة السعودية ل «الشرق الاوسط»: در جنگی فرهنگی وارد شدیم که باعث قربانی شدن کسانی شد که اساساً مورد هدف نبودند: سید جمال، عبده، الکواکبی در اندیشه و درون خود احساس ضعف و شکست می‌کردند و حاصل افکار آن‌ها چیز مفیدی نبود. الشرق الاوسط،

<http://www.aawsat.com/details.asp?section=17&article=232184&issueno=9290>، ۲۰۰۴/۵/۵

^۱. بنگرید در همین کتاب، پژوهش ویژه‌ای که با نام «القاعده در سرزمین وادی نیل» نشر یافته است و همچنین پژوهش ویژه «سلفیت جهادی».

^۲. بنگرید به تارنمای وی در اینترنت: <http://mahmodamer.com/web>.

علی حشیش و عبدالعظیم بدوی.^۱

مدخلی‌ها با جریان‌های سلفی سنتی دیگر، در مورد مسأله «عدم جواز خروج بر حاکم مسلمان، هرچند که ظالم باشد»، چندان تفاوتی ندارند؛ جز آنکه آن‌ها بر این باورند که حتی نصیحت کردن حاکم به صورت علنی نیز جایز نیست. همچنین مخالفت با او را مطلقاً جایز نمی‌دانند و بر این باورند که این مسأله یکی از اصول اعتقادی اهل سنت و جماعت می‌باشد و مخالفت با این اصل به معنای خروج بر حاکم مسلمان می‌باشد. «خروج» اصطلاحی است که بر فرق گمراه و ضاله اطلاق می‌شود، مانند فرقه‌ای که بر ضد امام علی علیه السلام خروج کرد و ایشان را متهم به حاکمیت بر اساس غیر دین خدا نمودند.

مدخلی‌ها بر این باورند که تنها پذیرش حاکم و اطاعت از او کافی نیست، بلکه باید این اطاعت به اطاعت از همه نهادهای دولتی مثل مفتی رسمی و یا الأزهر بیانجامد. همچنین هیچ کس حق ندارد فتوای علمای رسمی کشور را نپذیرد، اگر علمای رسمی سود بانکی را حلال اعلام کردند، مسلمان نیز باید در کشور این فتوا را پذیرفته و با آن مخالفت نورزد و هرکس با آن مخالفت کند به راه خوارج رفته است. این جریان گروهی اسلامی هستند که به نوعی از دولت و حاکمیت نمایندگی می‌کنند، از همین رو علیه هرگونه فعالیت جمعی و نیز علیه گروه‌های اسلامی و عموم احزاب به تندی موضع می‌گرفت. در نگاه این جریان، گروه‌های مذکور، خوارج و بدعت‌گذارانند و مخالفت با چنین گروه‌هایی موجب وحدت و از بین رفتن تفرقه می‌شود.

مدخلی‌ها خود را طایفه‌ی یاری شده^۲ برمی‌شمارند و بر این باورند که شیوه‌ی آن‌ها همان منهج واقعی اهل سنت و جماعت است. آن‌ها در نقد مخالفان خود، به تندی و شدت مشهورند، به گونه‌ای که برخی، از آن‌ها با عنوان «خشونت گرا»^۳ یاد می‌کنند. دایره‌ی هجوم

^۱. تارنمای شیخ اسامه القوصی که ویژه نشر خطبه‌ها و دروس صوتی می‌باشد یکی از تارنماهای فعال در این زمینه

است، بنگرید: <http://karamousa.yoo7.com>

^۲ - طایفه منصوره

^۳ - تجریح

سلفیت مدخلی، تقریباً همه شخصیت‌های اسلام‌گرا و جریان‌های اسلامی در مصر را در برمی‌گیرد. تقابل با مخالفان و برملا کردن کجی‌ها و انحرافات آن‌ها در نگاه مدخلی‌ها، یک واجب شرعی است که پاداش الهی را به ارمغان می‌آورد. تمرکز حمله سلفی‌های مدخلی در مصر بر اخوان المسلمین است. آن‌ها با شدت و تندی از اخوان با عنوان یکی از فرقه‌های ضاله یاد می‌کنند.

اسامه القوصی، جماعت اخوان المسلمین را خطرناک‌ترین گروه موجود در مصر معرفی کرده و آن را اندیشه‌ای شیطانی برمی‌شمرد که از زیر عبای آن جماعت التکفیر و الهجره و حزب التحریر و الجهاد بیرون آمدند. او در موارد متعددی با استدلال به ممنوعیت عوامل و زمینه‌های تروریسم فکری، خواستار ممنوعیت عملی و قانونی اخوان و ریشه‌کن کردن این جریان شده است.^۱

ج. مواضع جریان‌های سلفی درباره انقلاب ۲۵ ژانویه

می‌توان گفت بارزترین جریان‌های سلفی که از همان ابتدای انقلاب ۲۵ ژانویه در صحنه حضور پیدا کردند، مجموعه‌های سلفی جنبشی بودند که از فشار دستگاه حاکمیت به تنگ آمده بودند. شخصیت‌ها و جوانان‌های وابسته به این جریان‌ها، به صورت فعال در تظاهرات و تحصن‌های میدان التحریر حضور می‌یافتند؛ چنان‌که شیخ محمد عبدالمقصود، شیخ نشأت ابراهیم و شیخ فوزی سعید با خطبه‌های خود در میان تحصن‌کنندگان میدان التحریر، نقش مهمی در بسیج مردم ایفا کردند. حتی می‌توان مبلغ مشهور سلفی محمد حسان را نیز - هرچند در ابتدا مردد و حیران بود - اما در نهایت در زمره‌ی مبلغان سلفی حامی انقلاب به شمار آورد.

اما در مورد دیگر جریان‌های سلفی باید گفت: موضع آن‌ها چیزی میان انتظار، بررسی شرایط، تأیید دیر هنگام، انتقاد، مخالفت علنی با انقلاب و تأیید رئیس‌جمهور برکنار شده، بود. از بارزترین این مبلغان، شیخ محمود المصری بود که تلاش نمود جمعیت حاضر در میدان التحریر را برای پایان دادن به تحصن قانع سازد، اما خود وی از میدان التحریر بیرون

^۱. درباره موضع اسامه القوصی درباره اخوان المسلمین ن.ک:



رانده شد. شیخ مصطفی العدوی، مبلغ سلفی دیگر نیز با سخنرانی‌های متعدد تلویزیونی همین هدف را دنبال می‌کرد. همچنین مبلغ سلفی مشهور شیخ محمدحسین یعقوب، با انقلاب مخالف بود و آن را به فتنه‌هایی متلاطم توصیف و به سر و صداها و بازارها تشبیه نمود. در این میان جریان مدخلی‌ها، شدیدترین موضع‌گیری را علیه تظاهرات داشتند. شیخ محمود عامر یکی از چهره‌های شناخته شده جریان مدخلی و همچنین رئیس شاخه‌ی جمعیت انصار السنة المحمدیه در استان الجمیره بود. علاوه بر نمایندگی از جریان مدخلی، وی خود را به عنوان یکی از پیروان مکتب البانی معرفی می‌کرد و چندین بار در وسایل ارتباط جمعی حضور یافت و به بیان دیدگاه خود در خصوص لزوم توبه محمد البرادعی پرداخت. او معتقد بود اگر البرادعی توبه نکند، باید کشته شود؛ چرا که دعوت به خروج علیه حاکم کرده است.^۱

به طور کلی می‌توان گفت که موضع جریان سلفی مدخلی درباره انقلاب، همچنان که شیخ اسامه القوصی از آن تعبیر می‌کرد، هماهنگ و در پیوند با جریان‌ی بود که نمایندگی دفاع از ولی امر را بر عهده داشتند. در این جریان حتی تعبیر «مبارک» و یا «رئیس جمهور مبارک» از سوی جوانان نیز مورد پذیرش نبود، بلکه به باور آن‌ها در مورد مبارک باید گفته می‌شد که او کسی است که در جنگ تشرین ارتشی را که مدعی بود شکست‌ناپذیر است، درهم شکست. به همین ترتیب شاهد موضع انصار السنة المحمدیه هستیم، که البته در موارد متعددی معیارهای جریان مدخلی و سلفی علمی را نقض کرده است. به هر روی در تمام دوران پیش از انقلاب، جماعت به گفتمان مسالمت آمیز با نظام مبارک ادامه داد. حتی رئیس جماعت، یک سال پیش از انقلاب چنین تصریح نمود که جماعت با کاندیداتوری جمال مبارک مشکلی ندارد و در پی تغییر ماده ۷۴ قانون اساسی نیست.^۲

^۱. نص این فتوا را بنگرید در: أحمد شمس الدین، «الشیخ عامر: لا أنکر مطالبتی بقتل البرادعی إذا لم یتب... و اعرضوا کلائی علی الأزهر»، مطروی، ۱۹/ کانون الاول (دیسمبر) ۲۰۱۰.

<http://www.masrawy.com/News/Egypt/Politics/2010/december/19/amer-barad3i.aspx>.

^۲. ن.ک: تیسیر قواید، محاور، «عبدالله شاکر رئیس جماعة أنصار السنة المحمدية: لسنّا ضد ترشح جمال مبارک... و لا نطالب بتغییر المادة ۷۶... و الشعب سیختار من یمثله»، المصری الیوم، ۲۰۱۰/۴/۱۴.

<http://www.almasry-alyoum.com/article2.aspx?articleID=251080&IssueID=1740>.

با شعله‌ور شدن انقلاب، جماعت با سردرگمی روبه‌رو شد. از جمله انتقاداتی که توسط جماعت درباره‌ی تظاهرات مطرح می‌شد، مسأله اختلاط میان زنان و مردان و بی‌حجابی در میدان التحریر بود. از همین‌رو، این گروه، بیانیهِی کمیته دینی حمایت از حقوق و آزادی‌ها را امضا نکرد.^۱ اما در بیانیه خود پس از سقوط مبارک بر مبدأ اسلام به عنوان دین دولت و سیاست تأکید نمود. همچنین تأکید کرد که اصول و مبادی شریعت، منبع اصلی برای قانون‌گذاری است. این گروه با جریان «الدعوة السلفية» به عنوان بزرگ‌ترین جریان سلفی مصر شناخته می‌شوند که با فتوای یاسر البرهامی یکی از شخصیت‌های مهم این جریان، مخالفت خود با انقلاب را نشان داد.^۲ در واقع، در پی شعله‌ور شدن انقلاب، دعوت سلفی سه بیانیه رسمی صادر نمود^۳ که در هر سه بیانیه بر دیدگاه دعوت سلفی در مخالفت با انقلاب، تأکید فراوان دیده می‌شود؛ با این استدلال که این اقدام بویژه در غیاب پلیس، موجب ایجاد اغتشاش و فتنه می‌شود.

با این حال دعوت سلفی تلاش کرد تا با همراهی با انقلاب از جنبش به وجود آمده بهره بگیرد، در نتیجه علیه رهبران انقلاب و یا اهداف آن مواضع خصمانه‌ای اتخاذ نکرد و در پی تأسیس یک حزب سیاسی با عنوان «حزب النور» برآمد که درخواست تأسیس آن توسط

^۱. الهيئة الشرعية لحماية الحقوق والحريات دربرگیرنده مجموعه‌ای از علمای الأزهر از جمله دکتر نصر فرید واصل، مفتی پیشین مصر، دکتر علی السالوس، دکتر عبدالستار سعید، دکتر مروان شاهین، دکتر الخشوعی محمد، یحیی اسماعیل و شمار دیگری از علمای بزرگ الأزهر بود. اضافه بر آن مجموعه‌ای از مبعغان دینی، مشایخ و علما نیز در این هیأت حضور داشتند که به بیش از ۵۰ نفر می‌رسیدند. در میان ایشان بزرگان جریان سلفی مصر همچون دکتر محمد سیری و دکتر هشام عقده و محمد عبدالمقصود و سعید عبدالعظیم و مصطفی محمد و یاسر برهامی و محمد اسماعیل المقدم و دیگران نیز بودند. نکته قابل توجه این است که شیوخ دعوت سلفی در اسکندریه البته این بیانیه را امضا کردند ولی در جلسات بعدی هیأت که منجر به صدور شماری از بیانیه‌ها در مرحله قبل و بعد از سقوط مبارک گردید، شرکت نکردند. برای مشاهده بیانیه و اسامی امضاکنندگان آن بنگرید: «بيان الهيئة الشرعية لحماية الحقوق والحريات بخصوص أحداث مصر»، شبكة الطريق الى الله، ۵/ شباط (۱۹۹۹)/ ۲۰۱۱.

^۲. فتوای یاسر البرهامی را در شماری از سایت‌های سلفی می‌توانید ببینید. از آن جمله: «ما حكم المشاركة في ثورة ۲۵ يناير التي دعاهها عدو من الناطقين على الأنترنت اقتداء بثورة تونس؟»، أخوات طريق الإسلام، كانون الثاني/ يناير

۲۰۱۱. <http://www.akhawat.islamway.com/forum/index.php?showtopic=264021>.

^۳. دو بیانیه در تاریخ ۲۹ و ۳۱ ژانویه و دیگری در تاریخ ۱ فوریه صادر شد.

کمیته‌ی احزاب مورد قبول قرار گرفت. سخنگوی رسانه‌ای حزب، دکتر محمد سیری در آن زمان اعلام کرد که حزب هم‌چنان در حال تأسیس و تشکیل کمیته‌ها و آماده‌سازی شعبه‌های استانی است و این حزب متعلق به تمام مصری‌هاست و از همه مذاهب و گروه‌ها استقبال می‌کند تا پرچم نهضت و راهبری مسیر اصلاح را بر عهده بگیرند. دکتر محمد سیری اعلام نمود که حزب در پی ارائه‌ی برنامه‌ای برای دستیابی به اکثریت پارلمان می‌باشد.

در پایان اشاره به این نکته لازم است که جریان‌های سلفی به طور کلی نیازمند رویکرد سیاسی شفاف بودند و نتوانستند اهمیت این برهه‌ی تاریخی را به خوبی درک کنند. از این‌رو، موفق به موضع‌گیری متناسب با مصلحت عمومی نشدند. مواضع آن‌ها تاکنون از تناقضات و ابهامات زیادی رنج می‌برد. در شرایطی که مردم مطالبه و شعار سقوط نظام مبارک را مطرح می‌کردند و انقلاب به عنوان مطالبه‌ی اصلی مردم مطرح بود، آن‌ها دچار خلط میان خواسته‌های کلی و خواسته‌های اصلاحی بودند. پس از انقلاب هم خواسته‌های خود را بدون مشارکت در تظاهرات مطرح کردند، گویی خواسته‌ها تنها با آرزو و درخواست تحقق می‌یابد! در واقع مهم‌ترین چیزی که وقایع انقلاب اثبات کرد، شکست اکثریت سلفی‌ها در تعامل واقعی با مسائل ملت و مردم، به ویژه بر اساس قاعده مصالح و مفاسد بود.



